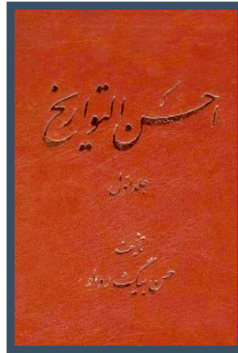


روایت جنگ در منابع صفوی

احسن التواریخ

«خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه گفتند که قبل از سامان یافتن سپاه عثمانی بر آن‌ها شبیخون زده و کار آن‌ها را تمام کنیم، اما دورمیش خان شاملو گفت ما مکث می‌کنیم تا وقتی که آنچه مقدور ایشان است، از قوه به فعل آورند. شاه نظر دورمیش خان



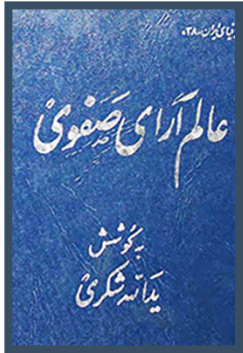
را پسندید. سلطان سلیم دوازده هزار بینی چری را در اول لشکر قرارداد. میمنه و میسره لشکر را به پاشایان نامدار، سنان پاشا و مصطفی پاشا و فرهاد پاشا و قراچه پاشا و ذوالقدر و اوغلی علی بیک سپرد و یسار را به خان محمد استاجلو و چایان سلطان استاجلو و سپاه دیاربکر سپرد و مقرر شد که امیرعبدالباقی و سیدمحمد کمونه و امیرسید شریف در قلب قرارگیرند و ساروپیره قورچی باشی چرخچی شود.

جنگ درگرفت و ابتدا جناح چپ عثمانی به فرماندهی سنان پاشا شکست خورد. خان محمد که میمنه عثمانی را از پیش برداشته بود، بر اثر گلوله توپ کشته شد. عثمانیان که وضع را چنین دیدند جری شدند و دست چپ قزلباش را مغلوب ساختند. اسماعیل هفت نوبت به ارباب توپ‌های عثمانی حمله برد و حلقه زنجیر آن‌ها را برید. سیصد نفر شاه را در میان گرفتند. اسب وی در گل فرورفت و شاه با اسب خضر آقای استاجلو از مخمصه گریخت. عثمانی‌ها سلطان علی میرزا افشار را به خیال آنکه اسماعیل است گرفتند. سلیم دستور داد از تعقیب قزلباش‌ها خودداری کنند و غارت نکنند، مبادا که مکر کرده باشند. شب هنگام معلوم شد اثری از حشر قزلباش نمانده است، به ضبط اموال و اسباب شروع کردند.

در این جنگ خان محمد استاجلو، ساروپیره قورچی باشی و حسین بیگ لله و امیرعبدالباقی و سیدمحمد کمونه و امیرسید شریف کشته شدند. از ایرانیان دو هزار نفر کشته شدند و از عثمانیان سه هزار نفر. شاه اسماعیل به درگزین رفت و سلطان سلیم به تبریز رفت و جمعی از اشراف تبریز او را استقبال نمودند. بعد از هشت روز، خوف تمام بر خاطرش استیلا یافته، عازم آماسیه شد. شاه اسماعیل به تبریز برگشت (روملو، ۱۳۵۷: ۱۹۴ تا ۱۹۷).

عالم‌آرای صفوی

ورود شاه اسماعیل به تبریز، پس از شکست از لشکر عثمانی



چون شهریار عالی‌مقدار رستم‌دل را دیدند گل‌آلود و تمام رخوت آن شهریار تا خود تمام در گل کشیده، به آن حال ایشان چون شاه را دیدند، تمام بر خاک افتادند و شادی‌ها کردند و احوال پرسیدند. آن حضرت فرمودند: یاران! ما را عقده‌ای در پیش بود که به هلاکت نزدی، و روزگار از من گذرانید. الحمدلله والمنه به توفیق ابد که شکست ما همین بود و برداشت آن سپاه را و به جانب تبریز راهی گردید.

چون داخل تبریز شدند، شب بود. مردم تبریز را خبر شد که شاه شکست خورده است و گریخته و آمده است. اما چون بدیع‌الزمان میرزا درگنبد شنب‌غازان بود، آن حضرت فرمودند: بدیع‌الزمان! بیا تا برویم. چون بدیع‌الزمان شاه را دید گفت: قربانت شوم، کجا بوده‌اید در این وقت؟ فرمود که: میرزاجان! از قضای فلکی شکست خوردیم و آمده‌ایم که ان شاءالله سپاهی جمع نموده، برگردیم (شکری، ۱۳۵۰: ۴۹۸ تا ۵۰۲).

فرار سلطان سلیم از تبریز

شاه عالم‌پناه یک هفته در سراب ماند. هفت هزار کس بر سر شاه جمع شدند. برداشت سپاه را و آمد به جانب تبریز و قیصر هنوز در تبریز بود. چون سه روز گذشت، در تبریز قحطی افتاد و رومیان شروع به بی‌تابی کردند و مردم تبریز از وضع و شریف فریاد و غوغا برآوردند و داد و بیداد. سلطان فرمود که: رومیان را منع کردند. اما قیصر دید که آذوقه ندارند و چون شنید که شهریار ایران با تیغ بران آمده است، وزیر اعظم، وینکچری آقاسی و امرای روم را طلبید و فرمود که: یاران! این پسر آمده است و می‌داند که داغ‌دار و عاصی است و خود را این مرتبه به ما و لشکر ما خواهد زد و تلافی شکست چالدران را خواهد کرد. ایشان در جواب گفتند: امر از صاحب سعادت است، به هرچه می‌فرماید. سلطان سلیم فرمود که: لشکر بیرون رفتند و توپخانه را برداشتند و بردند. چون قیصر دو فرسنگ راه رفت، از آن جانب شهریار رستم شکوه داخل تبریز گردید (شکری، ۱۳۵۰: ۵۰۳ تا ۵۰۴).

منابع

۱. روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوایی. بابک، تهران.
۲. شکری، بدالله (۱۳۵۰). عالم‌آرای صفوی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.